

مصراع مشهور بود و مصرع ز سہ مراتب خواہیکہ بہ زبیدار نیست بہ و ایضا انتساب
 جس بنیاب خطاب خاتم المرسلین بہین بیان معقول نمی شود و فان المأمور معذور کما لا یخفى
 وقد تقرران اللہ تعالیٰ لایامر بالینکر والفتی شار پس ہم جس از جانب زمین المتوہمین سرار بی
 او نیست بل احتمال جس بر تقدیر است کہ امر کثرتن قطعی بعد نزول وحی نفرمائید و تعلق
 و تسویف را متبذیر تقدیر نصب مر تصوی بر اصول اہل نصب نصب العین و از نہ کما یدل علیہ
 ما ذکرہ فی المنتہی من آیات زارہ الشقی وغیرہ من قدامہم و ہذا ظاہر ہبہا و اگر گویند کہ
 بقول و فعل آنحضرت صلی اللہ علیہ والہ وسلم وحی نیست گوئیم قطع نظر از آنکہ اساس مطاعن
 خلفا کہ شتا در تقریرات و تمہیداتش عم خود را بپایان رسانیدید خود و بزعم شما متزلزل می شود
 انکار شما پیش نمی و وزیر کہ مجتہدین شیعیہ از شیخ قافی و زمانی بہر چند در مقابلہ علامہ دہلوی
 قدس سہ العزیز کتاب طغی البراج آسمان از زمین کردند و توسیع قاعدہ مذکور را متنبی
 بدل ساختند و لیکن بعد از ان ہم اینقدر اعمقا و میکتر کہ ادا امر و احکام دنیویہ غیر از امور عادیہ از
 وحی الہی صادر می شود و عبارت شان اینست کہ مراد از اقوال و افعال بہانست کہ متعلق بہ
 بیان احکام او امر شرعیہ باشد نہ افعال عادیہ انتہی بلفظ و بعنایت ایزوی از بیہیات الہیہ
 است کہ آنچه جناب جناب مصطفوی بخطاب مر تصوی فرمودند کہ سیف بگیر و قطعی را بکش
 از او امر و احکام شرعیہ است نہ اقوال و افعال عادیہ پس ہمہ کس متیقن و مدعن شد کہ پیچہ
 درین حکم لبوسے سلطان الرسل محتمل نیست قطعیق ما قال الترتبے علی المناط الہی
 مثل قولہ کہ بولہ و عنقریب انشاء اللہ تعالیٰ بطور نمونہ می آید کہ بعد ازین فکر ہا سے دور
 و دراز ہم حضرات تشیعین در ذکر مطاعن خلفا سے را شدین ہوس قام را چغتہ و از
 آغاز تا انجام ہیو وہ گفتند و نیز تقریر ایشان در مطاعن مستلزم است کہ ہر یکی را در
 ایہ بدے بمقتضای کذب قوم نوح المرسلین بی طعن و تشنیع گرفتہ باشند کہ

بیست و ششمین بیان آنکه پیچ جان پیچ بهتر از آن دوست که تاوان بود بیست و
 پنجم آنکه از دوشوق خالی نیت حال قبضی جناب پیغمبر خدا را صلوات علیہ والہ وسلم
 معلوم بویا نہ ہر گاہ اول معقول نمی شود و شوق ثانی تعیین خواهد بود و بیانش آنکہ بر تقدیر
 اول باستی که بعد از تہمت عاشیہ صدیقہ و افترا سے او معاذا تقدیر بر ماریہ قبضیہ کہ اشقی
 الا ولین والاخرین در تفسیر آورده و خود را با تمامی لحقہ و طبعہ در ورطہ ہلاکت ابدی و
 ضلالت بریدی پروردہ کماستمر و مفصلا انشا اللہ تعالیٰ لیسفر نمودند کہ قبضی ہما
 حیولست و آلات این کار از وسع سلوب جمول قبضیان است کہ از خدمتہ سرکہ داخل
 خانہ شان می شود و اورا چنین می کنند و قبضیان جریج را فرستادند تا ماریہ یاد انش گیرد
 مستعدین و مومنین کہ یومنون بالغیب شان آنها بود بعد از تصدیق حدیث مخرج شریف
 و کیفیت معاد جسمانی و آنچه بعالم آخرت از ثواب و عذاب و جنت و نار تعلق دارد و معاد
 لایین رات و لا اذن سمعت ارفع شدہ و حکما سے طبعین باستمالہ آن حکم می رانند
 چگونہ چون و چرا درین امر سہل می نمودند و منکرین اگر قیل و قال میکردند بایستہ
 کہ حال اورا ببینید و چون خود بر اسے سر پرستے جوان انصاری قاطع اعضا سے
 تناسل بنا بر آنچه در ابواب الجنانست تشریف بزند و دست حق پرست بران مقام
 نهند و عیاذ باللہ اعضا سے مذکورہ را بدرجے نہادہ بر اصول رفصہ بطور ودیعت
 باہلیت سازند این امر سہل می نمود و ہر گاہ در پیچ واسیتے نیامدہ کہ رسول خدا صلی اللہ
 علیہ والہ وسلم درین واقعہ چنین فرمودہ باشند پس بر طبق تقریر علی بن یونس در صراط
 مستقیم و بمطابق بیان مخاطب در رسالہ حدیث الحوض حکم توان کرد کہ بوقوع مقارن
 نکتہ تشریح معلوم شد کہ پیچ معلوم نبود و فائدہ لا یعلم الغیب الا اللہ مع ذلک اگر جناب
 پیغمبر خدا صلوات علیہ والہ وسلم اطلاع بر حال قبضی داشتند البتہ لعقب جناب امیر کرم
 فقط

اسرار و حامل اخبار و آثار بودند القامی فرمودند و بعد ازین حاجت بدیدن شکرگزارش
 نمی افتاد کمانی رواته البهار یعنی جریج بردخت گفت اسے علی از خدا ترس و بین
 که عضا سے مراد پاک بریده اند خدا یا مگر نسبت بجناب مرتضوی کہ یک وح و یک قالب
 بودند نیز پرده دار می بود و لکنہ خلاف الاصول پس جناب پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ و
 آو سلم خواستند کہ قبضے را کہ مجھے و ذوالشعبین باعث تہمت بود آمد و رفت را
 ترک نمی نمود لب الیش رسانند الغرض بعد ظهور بر اہل ت ماریہ قطبیہ شکر بر تنہ
 و پاکدامنی او بجا آوردند و اشارہ بدان فرمودند کہ عنایت الہی باستمرار و دوام
 متوجہ است کہ بر اہل صدیقہ قبل ازین در کتاب مجیدنازل فرمود کہ تا قیام قیامت
 تلاوت آن باقی و مستدام است و محبوبیت قطبی بر اسے بر اہل ت ماریہ قطبیہ
 ظاہر نمود و سوسے ترہ خود بایراد ضمیر شکم مع الفیرو ہم تطہیر مرتضوی از قتل بیگناہی اشکا
 فرمودند و بجا الی رطب اللسان و عذب البیان گردیدند و استمرار یکہ بزبان
 قلم آمد از تراجم کار مجلسی ہویدا است و قل جاء الحق و زہق الباطل ان الباطل کان
 زہواً قابلاً و ششم آنکہ از مخاطب می پرسیم کہ اگر در قبیل قطبی فقط
 بر اسے اتمام حجت بود تا قاذفہ و بزرگانیش بدانند کہ قطبی قدر سے نماز و عالش
 عیان شود پس ضرور بود کہ قاذفین و قاذفات را بہیت اجتماعی فرام
 آرند و علی مرتضیٰ کرم اللہ وجہہ را مامور سازند کہ شمشیر بگیرد و قطبی را بکش غلطاً گفتہ
 این تقدیر حجت را شاید چہ مدار بر سماعت اخبار می بودند معاینہ البصار بلکہ خیراوی
 واحد یعنی جناب امیر کہ شب و روز اہل اریاب با ظہار مدعیین و لاحقہ و عداوت
 می ورزیدند پس ناگزیر بر خلفا را با اتباع و اشیاع بر اسے قتل قطبی می فرستادند
 تا سر اسرار واقعی را بچشم سر رسیدند و دست از تہمت بر میداشتند استغفر اللہ

بر اصول موضوعه شیعه اینهم لایق اعتبار نبود زیرا که در این صورت مطنون بلکه
 متقین بود که اینها همه در سطر است کرده قطعی بیچاره را بعد از دیدن حالش نیز به تیغ
 بیدریغ می کشند تا تهمت معلوم بدین خاص و عام تمکن شود و هر یک از خویش و گناه
 بداند و بگوید که اگر چنین و چنانمی بود او را نمی کشند پس ناگزیر همراه این جماعت مقبولین
 سانی امامیه را از حضرت سلمان و ابوبذر و غیره همراه صدیق و فاروق و ذوالنون
 مؤمنان و ندو و ذوالفقار سلول بدست زوج حضرت به قول میدادند تا هم معاینه و
 شنیدند و هم نهایت بد بجهت شهرت و تواتر میر رسید و هم زبان بیو و در ایران متفق
 میگردد و اگر گویند که اینهم احتمال قوی داشت که خلفا قلوب اینهمه مقبولین را از تدبیر
 فلک پایه مطمع صوبه داری کوفه و قضاای بصره و مدائن و زخارف و نیوی و اعجاز
 خزاین لبوس خود میگرددانیدند و حضرت امیر با وصف سل سیف بر ترقیه بروی
 آوردند پس حجت تمام نمی شود و گوئیم واقعی که تمام حجت بر تقدیر یک کذف از صدق
 و مانند او باشد فقط بر هیچ بیگونی نشیند لاجرم بر اصول موضوعه شیعه که اعداد عدد
 ابلیت اند قطعا و یقینا سفارت می توان کرد که تهمت فدک و بقلب رضوی رسوخ
 داشت گوشل صدیق بر زبان ناورند بنا بر این جناب پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم
 که بوحی الهی محیط بر خیب و شهادت بودند خواستند که حقیقت حال را عیان فرمایند
 و حجت را تمام گردانند و خار منظره را از قلب رضوی برکشند که ممکن بود نه از قلوب
 دیگران که امکانتی نداشتند قسبت تمام الحجته و مقضای قیاس اولویت که حجتش
 بجمع علیهاست کما اشترنا نیز همین بود زیرا که حال ائمه در باره موسی اکبر حضرت پیغمبر
 از و اچ مصداق لایکل لک الناس من بعد من بود که قبل ازین گذشت فاما فلک
 شیاریه التبیان و دعوتی به املا بر هر کس عیان است که ائمه بدست در اصول

و فرج علی و سبج حکمی مختلف نبودند و اتحاد کلی و جزئی داشتند و آنچه اول ایشان گفته
 اخرا ایشان گفته و بالعکس حتی که حکایت مسخ رحلین فقط از امام محمد باقر علیه السلام نزد ایشان
 مستند جماع اہلبیت است کما سی مفعلاً اثباتاً اللہ تعالیٰ اگر در حقیقت قتل قبلی را راہ
 کرده بودند پس معلوم نیست کہ آنچه در کتب شیعہ برائے تعین شق اول بر حضرات ائمہ
 بستہ اند از آنچه جواب خواهد بود و یکدو حرف ازین قسم روایات زبانی کنتوری باید شنید
 در همین مقام میگوید کہ عبد اللہ بن بکر بخد مت حضرت امام جعفر علیہ السلام عرض نمود کہ
 فدای تو شوم ای حضرت رسالت در وقتیکہ حضرت امیر المومنین را فرمود کہ جریج
 قبلی را بکشند میدانست کہ این نسبت بر او فرستادند فرمود میدانست از برای
 مصلحت آن امر را فرمودہ بود و اگر حضرت رسول خدا حکم جزم بکشتن او میکرد حضرت
 امیر المومنین با زخمی کشت تا او را نمی کشتالی غیر ذالک من الاخبار عن الائمہ الاطہار
 من بعد چون کتب رقصہ را خرابال کنی اشیاے مغرمان بر نامہاے مقدسہ مدحتان
 میگردد کہ مقصود شریف آن بود کہ فسق و فسادت عائشہ معاذا اللہ نیاز ماند کہ در قتل
 بے گناہ با کجا رسیدہ و ساند کہ توبہ کند و لیکن او رجوع نکرد لیکن جماع عقلا بکہ اہل شریعت
 کہ بعد از امتحان اگر صدق و صفاند ازند محبت با بد او فرود ورنہ اختر از باید نمود و حالانکہ امتحان
 ایکد و بار کافی می باشد و الا موجب ندامت است بر مثل مشہور و بصوح خدا
 و رسول فکیف کہ محبت حضرت در بارہ صدیقہ بوما فیومادر زخمی بود و در روایات عار و
 جناب القلوب و سہی او را در بارہ اہلبیت کدت در و زخمی نبود پس آنچه بر اصول فقہ
 لازم می آید گفتی نیست چنانچہ باید بست و ہفتہ آنکہ معنی امر شریف یعنی اسی علی
 اگر او را نزد ماریہ یابی بکش چنانچہ علمائے شیعہ از سابقین و لاحقین مثل
 مترجمین عزرو کنتوری در انبرام مطاعن تدرار دادند و قد عرفت مرار
 اگر بدین مرتصوسی در نامہ بود لازم آمد بتصریح از ہان قوم مورد دوم سیخنے

حضرت امیر المومنین کہ حضرت رب العالمین آنجناب را در کتاب مجید با نام مہین
تعبیر فرمودہ با وصف حضور واقعہ و ارشاد مصطفوی بل انشا پدیری مالایری الغایب
و ملاحظہ فرمائیں و مقتضای وقت و بودن جناب شان از اہل لسان و اخس حواریین
سید انس و جان کرد معنی کلام سرور انام نگر ویدند و علمائے رفضہ با وصف ورود
ہو و غیبت زمانی و مکانی و اقامت در بلاد محوس و کوفہ ہندی یعنی لکھنؤ کجا منبغی نہیدند
فاخبر و یا اولی الالباب لعلم تفلحون و بر تقدیر شق ثانی تسلیت نمودن و پرسید ان کہ
در امثال امر شریف سرعت ہرچہ تمامتر یا تثبت و تامل کردہ باشم چہ معنی داشته
باشد و بل ہذا الارواحی عند الجہلہ من الناس فالطلع اساس طعن القدرتاس و از غیر
ہم بعید می نماید کہ حضرت پیغمبر یا میر المومنین فرمایند کہ قبلی را بجز ویدنش در چنان حالت
باید گشت و امیر المومنین گویند کہ تامل کنم یا عجلت نایم فعوذ با اللہ مگر مسئلہ شرعی ہم
معلوم نبود قسم بجلال و کبریائی الہی کہ این دو ہم را بسوی جناتش را ہی نیست و غیرت امیر
زیادہ بر غیرت دیگران و غیرت خدا و رسول زیادہ بر جمیع غیرتہاست و بعد از قتل و قال
شیر خدا بد ریافت پیوست کہ فکر و تامل نمودن و صلاح و مشورہ خود عرضہ داشتن
و در بجا آوردن ما و امر تثبت نمودن زینہار روحی نیست والا مستلزم این معنی باشد
کہ امیر المومنین بجان کردند کہ حکم پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم احتمال بنظر او را یا
خدا سے عزوجل حکمی دیگر خواہد فرستاد الی غیرہ و الکتب قد برست و ہشتم آنکہ در آیات
قرآن شریف و حدیث بیست و ہفتم آدمی را بعد از دعوی اسلام و ایمان اگر
ضرورتے بنا ویل افند باید کہ بر احتمالات رکبکہ و اسپہ دست بیند از دو توجیل
و تحریف نہ پروانہ آنکہ خلاف مقتضای اسلام و ایمان خرافتہا سے
کہند و تازہ و سخافتہا سے بے اندازہ و در کلام سید العرب و البحر ابلغ تمامی
افراد عالم دخل دہد و بشوخ چشمی و خیرہ سری از ان ہم تجاوز کردہ مدعی حذر ان

تاویل فاسد و اقاویل کاسد باشد و برگاه این مقدمه را مجمل و مفصلا دستنی
 پس بدانکه خود باقر مخاطب ثابت شده که بر حضرت ماریه قبطیه و باره عجمی
 و و باب جریج قبطی تهمت کرده بودند و استاد کلینی اعور و ادعنا و اتفاق بعنوان
 دیگر داده و بر نام ایمه بدی چنین بسته که آیات سوره نور در شان ماریه قبطیه
 تاویل گشته و تهمت از باب غایبه صد یقه مطهره بوده عبارتش این
 است حدیثا عبد الله بن جعفر قال حدیثا محمد بن عیسی بن الحسن بن علی بن فضال
 قال حدیثا عبد الله بن بکر عن زراره قال سمعت ابا جعفر علیه السلام یقول لا یلک
 ابراهیم بن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حین علیه السلام ید افتقالت
 له عایشه ما الی بجرنگ علیه فها هو الا ابن جریج فبعث رسول الله صلی الله علیه
 و آله و سلم علیا علیه السلام دامره یقتله فذهب علی ع و معه السیف کان جریج
 القبطی فی حایط ضرب علی ع باب البستان فاقبل الیه جریج لیفتح له الباب
 فحارسی علیا ع عرف فی وجهه الغضب فادبر رجعا ولم یفتح باب البستان
 فوثب علی علی الحایط و نزل علی البستان و ابته و ولی جریج مدبر افلا خشی
 ان یرتقه صعده فی نخله و صعده علی فی اثره فلما وئی منه رمی جریج نفسه من فوق النخله
 فبرت عوزنه فاذا یمس له مال الرجال و لاله مال النساء فانصرف علی ع الی البنی ع
 فقال یا رسول الله صلی الله علیه و آله سلم اذ بعثنی فی الامر کون فیما کالمسار الحمی
 فی الوبرام اثبت قال لابل تبنت فقال و الذی نعبتک بالحق مالہ مال الرجال
 و لاله مال النساء فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الحمد لله الذی یصرف
 عنا السواهل البیت یعنی زراره شقی که حال کفر و اتفاق و شقاوت ضلالت
 او اظهر من الشمس و آبین من الامس است و این مقدمه قبل
 ازین باندک تفصیل در اذهان اهل دانش و بیش جاگرین گشته بر

امام باقر علیه السلام که اهل حق و یقین انکار ملاقا تشبیه با این امام عالی مقام
 دارند و چنانکه درین باب نه نوشته اند و بنده سابقاً اشارتی بدان کردم افزا
 میکنند و میخواهد که در لباس تسبیح و اوضالات و تقاضای و بدو انجناب
 را از دایره دین و ملت عیاد و ابا باشد خارج کنند کما لایحقی علی من طالع
 کتابنا الکبری فی رد ذمی الفقار للجالی و محصل افترا می آن بد بخت اینک از امام
 باقر شنیدم که میفرمود چون ابراهیم فرزند رسول مقبول وفات یافت
 حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم کخیلی محزون و غمگین شد عایشه
 عرض کرد که چرا این همه حزن و ملال می باید کشید که او معاذ الله فرزند جیح
 بود که نزد ما ریه مراد دست می کشد و می آید و میرود و حضرت بجز شنیدن
 این خبر امیر المومنین را فرمود که برود و در ابکش امیر المومنین شمشیر
 بدست گرفت متوجه شد و جیح قبلی را در باغی یافت چون شیر خدا
 در بگرفت جیح خواست که بکشد و در راه گاه آنجناب را در حالت غیظ
 و غضب دید پشت گردانید و در بازنگرد و حضرت امیر بر دیوار بر جبهه در باغ
 در آمد و متعاقب دید جیح بگریخت و چون دانست که جان سلامت نمی برد
 بر درخت بر آمد حضرت علی مرتضی هم در پی او بر درخت بلند شد چون
 نزدیک رسید و خواست که او را بکشد جیح خود را از بلند بی درخت
 فرو انداخت پس شرمگاه او ظاهر شد و معلوم گشت که از علامت مردی
 و نشانی هر دو میراست امیر بجزرت بشیر و تندر حاضر شده بپایه عرض رسانید که یا رسول الله
 بر گاه مرا در امری از امر بر بخاری بی کاری بغسستی مانند میخ آهن نافته بوده باشم که بزودی
 در شرم شرم و در دو یا آنکه نامل و تثبت کنم حضرت فرمودند بلکه نانی و تثبت کنی علی مرتضی عرض کرد
 سوگند بخدا می عزوجل میخوم که ترا بر استی فرستاده که قبلی علامتی از علامات مردان و زمان ندارد و

حضرت حمزہ اجماعاً آورده گفت که شکر خدا که دور میدارد از اہل بیت مابدی را این عبارت بدلت مطابقی ثابت شد کہ نوبت تہمت اقر از طرف صدیقہ رضی اللہ عنہا بر باریہ قطبیہ بجائے رسید کہ جناب پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بکشتن قطبی عثمان دادند و حضرت امیر کوشش خود را برائے کشتن جریح از زمین بجا بین رسانیدند پس اگر باریہ قطبیہ لفظ اہل بیت شامل نباشد و ادائے حمد بہ نژادہ ازین تہمت ورجس تعلق نگیرد کلام معجز نظام حضرت سرور انام از مرتبہ ثابت ساقطہ از ذرہ از رعایت مقتضائے حال باطن خواهد بود فائزہ قلب الموضع لاجرم حکم قطعی نمودیم کہ شکر ایزدی برفع این تہمت از باریہ قطبیہ اولاد بالذات بجا آوردند و اورا شامل اہل بیت خود شمرند و پر ظاہر است کہ چون قذف باین شد و مدعا دادند خود از دولت سر اسے نبوی واقع شود کہ روایت استاد کلینی اعور بران گواہ است اگر برین نعمت عظمی و عطیہ کبری شکر ایزدی بجا نآرند و این امر را نصب العین ندارند خلاف شان ایمان است فضلاً عن النبوه فکیف رسالت چه جائے خاتمیت تنقیحی علی طہارت ذیل خویش و حضرت امیر باریہ و جیفہ مشکلم مع العقبہ مرغی و جوئے داشتند چنانچہ با زبان اہل مودت و صفا کہ در روز قیامت بمثل و احد سترک دارند در آمدہ و قد سبق تقریرہ و ہو غیر فی علی اولی الہی و محبت مسافر کہ سزہ بعد ذکر این روایت و تہمت کہ اشقی الاولین را و الاخرین بر حضرت صدیق زبانی امام باقر رضی اللہ عنہما نموده در او ذوا فقار کہ صولہ حیدریہ علی الجوسس القدریہ نام آن است باولہ یقینہ و براہین قطعیہ ثابت کردہ ام کہ اگر امامیہ برین تہمت و اقر اہل دیند باید کہ از اعتقاد نبوت و رسالت و عصمت بلکہ عدالت سید المرسلین دست شویند و بعد ازین مثل ملاحظہ ہرچہ مکنون خواطر باشد بگویند چون سابعین و ناظرین بر اقر اسے زرارہ شقی بروایت قمی کور باطن غوی استاد اعور کلینی اطلاع

یافتند اکنون بعضی از امور که متعلق بلاغ و کرافت مولا و اقاسی مخاطب یعنی راقی
 کتوری است بالا جمال بسوچه تفصیل آن موقوف بر آن است که نقل تمامی عبارت
 کتاب مستطاب تحفه اشاعشریه از صدر مطاعن فاروق اعظم بر درام باز سواد و نفوس
 ناصبی بے سواد را از آغاز تا انجام به بیاض آرم و همه را زیر نقص و معارضه افکنم و
 تناقضات خیر متناهی که در کلام او و قدمای مذہبشن بجهت نفوسات و تعصبات
 پیدا شده حرف بحرف ذکر کنم و راه فرار را از هر شش جهت بسبب گیر و دار بر
 کتوری مذکور آن چنان دیوار گردانم که جز بنداسی یا ایضا التقیہ و النفاق اورکنی
 صدای از زبانش بر نیاید ولیکن چون این عجاله نافع و وسعت این ایجابات نداد
 ناگزیر قلیله از بسبق سبق این حار و حرفشار استادان این سہ کار بر صفحہ روزگار
 واقع گردانم بدانکہ مثلاً آرزوے امامیہ از طعن قرطاس اثبات مخالفت
 اصحاب سید عرب و عجم خصوصاً فاروق اعظم است کہ آن را گاہی بکفر و ضلالت
 و گاہی بروحی و دیگر عبارت بیان می کنند و آن قدر گاد و گادورین واقع می نمایند کہ
 قریب ذراغ و رعین رشک بران می برد و از عجایب تقریرات آنکہ کتوری باوصف
 داعی مقلب بودتشر و فوقیت او بر دیگران از متعصبین قوم کہ حرفی از ان بعد
 ازین نظور نقل و حکایت بگوشش اہل دیانت خواہم رسانید بخیاں ناوردہ کہ بعد
 ازین تقریرات کہ در ابرام طعن فاروق بعمل او و اصل امانت امام الائمه یعنی جناب
 مرتضوی از دست میرود و ہر گاہ امامت در بیت طاہرہ آنجناب متفرج برین است
 نشانش باقی نیماند فاندہ اذالم یکن ریاس المال فکیف یوجد الرج فی الحال و المال
 القصہ کتوری جا بجا از تفسیر چہن می استاد کلینی کہ نسبت تجور معاذ اللہ بناموس
 اگر حضرت پیغمبر نوردہ علی ما عرفت حدیثہ سابقاً و درین واقعہ نسبت قدوت آنجناب
 نمودہ کما و کوانفا سند می آرد و خاتمہ این روایت را بر اے تحریف مخیانست حساب

تحفه نقل می کند چنانکه خواهی دانست انشاء الله تعالی و لیکن بمقتضای و حتم
 علی سمعه و قلبه و جعل علی بصره عتاده فمن بیدیه من بعد الله افلا تذکران نمی پسندارد
 که آنچه از جناب امیر المومنین بر صورت خیالیه رئیس المنافقین نظر بر روایت قمی صد
 دریافت ایامتر از آن است که نسبت بفاروق می نمایند زیرا که مره بعد از خری معلوم
 بمکنان گشته که مقصود حضرت مصطفوی از اضافت شرط یعنی آن و جدته عند افاقل
 بخطاب مرتضوی بودن قطعی معاد الله در حال مستیچین بود کما مر پس آنچه بعد از ملاحظه
 حدیث امام باقر معاد الله که در همین نسخه مرویست و بلا ریب زیادت احدیها مفسر
 اخراست لازم آمد و فقرها مثل نامه اعمال قمی مولف تفسیر مذکور و اتباع او سیاه می باید
 کرد و لیکن به بعضی از آن اشاره می کنم و تفصیلش بر ذمین همه دان اهل دانش
 و عیش میگذارم و هر چه بعد اجمال میگویم بمقتضای اصول رو افض میگویم چاشناک
 مذہب سنت را در آن دخلی باشد کجین آنکه حال فهم و فراست جناب مرتضوی
 بر اصول این نواصب بجای رسید که با اہمہ خصوصیات که دانی معنی حدیث
 شریف را نفہیدند تا بحال حدس و انتقال و قوت قدسیہ چه رسد فکیف علم
 ماکان و مایکون که رو افض مدعی آن گشتند و لزوم این قباحت با اعتقاد کنتوری
 که اتحاد لفظی را درین روایات اہم دانستہ چہ حال اتحاد معنوی کما ستعرفہ
 انشاء الله تعالی از بدیہیات است و و م آنکہ جریج را در بستانی یافتند
 نہ نزد حضرت ماریہ قطبہ بجالت مستہم پس شرط مذکور بحسب ظاہر کہ اطفال ہم بدان
 اعتقاد دارند مفقود گشت و خود قاعدہ مشہور را کنتوری یاد کرده کہ اذافات
 الشرط فاف المشر و چنانکہ دانستی و این امر بر صبیان کافیہ خوان ہم
 مخفی نیست سپوم آنکہ مخالفت مرتضوی معاد الله با ارشاد دینیوی
 بر اصول رافضہ بمنزل عقل باید سنجید کہ در باغ را گویند و چون آن بیگناہ در نکتاید

بر دیوار طفره کنند و از بلندی فرود آمده در پی قتل او شوند و هر گاه آن بیچاره بر آن
 حفظ جان خود بر درخت بر آید خود هم آثار قدمش پدید و هرگز از کشتن او دست
 برندارند تا آنکه او از خوف شمشیر خود را بر زمین اندارد و در مردنش حالت منتظره
 باقی نماند زیاده ازین مخالفتی عقلاً و نقلاً در جهان حیرت زاعبرت افترانمی باشد که
 که بر اصول شیعه از جناب امیر المومنین صد در یافت پس روافض که دست
 ازین طعن قوی در حق مرتضوی برداشته بر طعن قرطاس دست نشست و راز
 کردند و درین معرکه یاس بنات از غایت جوانمردی فسرند و تمامی عقلا سے عالم
 ستم بر جان قرطاس نمودند فلیضکی اقلیداً و لیکوا کثیر اجزایر بما کانو یکبون این است
 حال تقریرات شیعه در بحث مطاعن که هر گاه قصد ابرامش می نمایند از هر تقریر
 و تحریراتشان اعتراضی تازه بر مذہب شان می خیزد و آبروی اعتقادات این
 با پیش اهل فطانت میریزد و العجب که شوستی و تابعین او در احقاق و متوعیش در
 غیر آن اذعان بفعلیت امامت مرتضوی در آن زمان بلکه قبل از آن دارند پس
 دعوی علم ماکان و ما یكون درین وقت که بر اے قتل قبلی چپا که نکرند چشمت عبرت
 بین دیدن است و بگوشش حق نبوش شنیدنی بار خدا یا درینجا هم بعد ازین رسوائیها
 علم تویل برافرازند و خود را باز رسوا سازند فقدر چهارم آنکه بعد ازین مخالفتها
 بخدمت شریف بنوی حاضر شدن و قصه طویل نخل بلبل در مختصر فرمودن و عذر
 مذکور را بنیاد نهادن و گفتن که در هر امر جناب مثل آهن تاخته با شمشیر یا تانی نایم
 ما حراسے است که غرابت آن را میزان قیامت هم متحمل نتواند بود و با فاضل
 اگر این سوال مقدم باشد چنانچه اکثری از نسخ درر نماینی بر آن گواه است
 پس طعن مذکور زیاده تر بر صور خیالیہ رفضہ قوی میشود که با وصف اشتراط
 نشقیقات نمودند و بعد صد و در حکم ثانی و ترک عجلت این همه شریعت عجلتها فرمودند

معاذ الله من ذالك الكون معنی رجب که دعوی آن مخاطب نموده و بقتل بیگناه هم
 تعبیرش کرده آنجا را گشت احوذ بالله من خرافاتهم و هفواتهم باز میگویم که فقط براس
 الزام علمائے امامیه و تنبیه و تادیت ایشان تا از ابرام مطاعین بازمانند و خود را بوطه
 هلاکت نسپارند چنین تقریر کردم و حاشاکه نظر بمذہب اهل سنت که فاروق و مرتضی بلکه
 جمیع مهاجرین و انصار از لاف و کراف شیعه برمی بودند این عبار بر دامن پاک
 حضرت امیر یافتند و از عراب خرافات کنتوری درین مقام خاص امر دیگر است
 که بعبارتش نزد عقلایش میگویم میگوید که در تفسیر علی بن ابراهیم از روایت اول
 مسطور است فقال الحمد لله الذي يصرّف عن عبادة البهائم یعنی بجای لفظ عنا عن
 عباده و بجای لفظ الرحمن لفظ السور واقع است و محتمل است که این ناظمی برای
 او خال از واج و در مصداق است تطهیر لفظ عباده را بلفظ عنا و لفظ السور را بلفظ الرحمن
 تبدیل کرده باشد کما ثبت من عادت فی اکثر المواضع انتهى بلفظ بر عقلائی عالم معنی
 نماند که این همه خیالات خام و هوا جس نفس بد فرجام است باستی بترجمه کتاب
 و در عذر رجوع کردن و اگر ذہن این ساده لوح از وجود آن ساده بود چرا از اساتذ
 خود تحقیق نکرد که صاحب تحفه تحریف کرده یا عبارت حدیث همچنین بوده غرض که اثبات
 تحریف سوسه علامه دهلوی کردن و خیال بدین معنی بستن از متبصیرین است
 آسان ولیکن مشکل این است که از عبارت کنتوری تکذیب و تحریف اساتذ او
 لازم می آید چنانچه بر ناظرین کتاب طعن الریح مخفی نتواند بود که مجتهدین در نقل روایت
 تماسی لفظ عنا و لفظ الرحمن بدستور علامیه دهلوی قدس سره العزیز آورده اند و کلام
 شان در معنی لفظیکه سخن در آن می رود یعنی یصرف عنا احسن اهل البیت که سابقا
 ایراد کردم نیز اول دلیل بر همین است که هرگز کسی تحریفی نکرده یا الحمد لله الذي يصرّف
 عنا السور و الفخار و تبلی الرفضه بالتکذیب و البغضاء را محجب این است

که کتوری بر تقدیر بودن لفظ عن عباده در نسخه خودش بنسخه دیگر التفانی نکرد
 اینکه دو نسخه صحیحه قدیمه تفسیر می موجود است که اشتمال بر لفظ ضمیر محرور دارد و
 مشتمل بر لفظیکه کتوری دعوی آن می نماید نیست پس تحریف خود را بسوی علمائے
 مانسبت میکنند و بیچ و بنیاد ناموس مذہب خویش میکنند من بعد بایا دانست
 که خیال تحریف وقتنی می توان کرد که فایده بران مترتب شود و باندک غور و معانی
 توان دانست که هرگز در تبدیل فائده جدید متصور نیست بلکه ادخال ازواج
 مطہرات در مصداق آبت تطہیر هنوز حاصل است بیانش آنکه بر تقدیر لفظ
 عن عباده نیز باحتراف کتوری و ترکیب خواهد بود لاثالث لهما کیے آنکه لفظ اہل
 بیت منادی بجزند است و مدعا سے کتوری همین است کما مر و این را جناب
 مخاطب باطل کرده اند جائیکه گفتند که بر یک کس اطلاق لفظ اہل بیت روایت
 قد عرفتم سابقا پس اگر ندانند باشد لازم می آید اطلاق لفظ اہل بیت بر شخص
 واحد یعنی جناب امیر و اگر جناب حضرت بشیر و نذیر را شریک گردانند لازم می آید
 ندانے متکلم بذات ضرورتش در خطاب مر قنوی و ہو غیر معقول و چون این امر
 دو صورت نمی بندد و لا محاله لفظ اہل بیت بدل خواهد بود چنانچه تصانیف مجلسی
 بران گواہ است پس اگر باریہ قطبیہ شامل شود ازواج مطہرات بقیاس اولویت در
 اہل بیت داخل خواهند شد فکیف کہ علمائے امامیہ ایشان را در آبت تطہیر
 باظہار مخاطب تحریر بر بعضی از وجوه همین قیاس داخل کرده باشند چنانکه
 دانستی و اگر شامل نباشد لازم آید قیاحات دیگر که قبل ازین گذارش یافته
 فضیلت المطلوب بدون البتدیل اینها که شنیدی تعلق لفظ بتدیل م اہل
 داشت آدم بر لفظ دیگر و دران ہم این تقریر جاریست کہ اقدام علما بر تحریف وقتنی
 می باشد کہ فایده بران بران مترتب شود کہ بدون آن حاصل نکرد و بیانش

بر ذمه کسی است که تهمت نماید و اگر گویند که تحریف مذکور بنا بر این است که
 اقتباس از آیت تطهیر ثابت شود و از واج مطهرات در آن داخل شوند گوئیم
 برین تقدیر باستی که لفظ یصرف را نیز صرف کرده بجای آن لفظ مذہب که در
 قرآن مجید است می نماید تا فرید استقام و تاکید بر تاکید صورت می نسبت بلکه
 می توان گفت که ایقایی عبارت بجای اول بر مقصود است که تقدس
 از واج مطهرات و تطهیر ایشان بر قدر که زیاده تر حاصل شود باعث فقدان
 مطاعن شیعه خواهد بود و بیانش آنکه لفظ سو و عام است و لفظ رخصت
 چنانچه از تقاریر و احادیث ظاهر است و سلب عام منلزم سلب خاص و لا
 ینعکس فتین عدم التبدیل علی طرفای مشکلیین را درین مقام میرسد که گویند
 که تبدیل برائے آن است که شان اهل بیت مرفوع شود و در نه رخصه لفظ
 رخصت را بر معنی شرک دریب در الوهیت حمل خواهند کرد و منقبت در
 بمنقصت بدل خواهند نمود و شتر گریه خواهند آورد و کید ثعلب را بنیاد
 خواهند نهاد پس آنچه صاحب تحفه بعمل آوردند عین عنایت است نه جائے
 شکایت غرضکه مهملات کنتوری پایان نمی پذیرد و قبل ازین هر قدر که سفواتش
 را دیدم نظر باصرار احباب تعلیقائے بی مراجعت بکتب اکتفا محفوظات
 جا بجا نوشتم و زنگ ضلالت او را در هر تقریر و تخریر زد و دوم بعد چندی بر اهل
 اصرار هم متیقن شد که خرافاتش مثل افادات مخاطب که باشد ضرورت
 التفاتی بجوابش کردم لایق نظر سرسری هم نیست که در هر بحث پیش پای خور و ویلی
 تقدیر در هر مقام بگردنش میرسد و حال مزید تعصب و خبت نفس او بسبب
 تقلید من اختار النار علی العاریجایے کشیده که قصه طویل و عریض خواب صرنی
 از ان کتاب است محصلش آنکه چون مرافعه مکابراتش بجناب علامیه

دہلوی قدس سرہ العزیز واقع شد باسترطاس طرفین حکم دادند کہ کنتوری خصم
 او توسل بجناب اہل بیت رضی اللہ عنہم جمعین جویند و در مسجدے بعد از تسبیح
 و تہلیل بخواب روند و ہر چہ پیتدبی زیادت و نقصان عرضہ دہند سنی ہنہ
 و بانک بر قلی زد کہ بر خیز کہ آفتاب از مشرق چنانکہ معہود است بر آمدیکہ ربانی
 آہی من چنان دیدم کہ حضرت امیر المومنین یعیوب المسلمین تشریف آوردند
 و کمال عطا وقت و بندہ نوازی مبدول داشتند راست بگو کہ توجہ دیدی جواب
 داد کہ گویا اساس این مسجد از سر نو می انہند و حضرت امیر اکرم اللہ وجہہ تبارک
 تکلیف میدہند چون باشتیاق تمام شرف حضور یافتہ روی مبارک در ہم
 کشیدند و فرمودند کہ بزیند و بر ایندم و سنی آواز داد کہ الحمد للہ کہ ہنوز در توبہ

باز است کنتوری بمقتضای آیت کریمہ و اذ امیل لہ التی اللہ اخذتہ الغزۃ بالا
 تم محسنہ جنہم و لیس المہاد و سر از انابت پیچید و گفت متحمل است کہ جناب
 امیر از ان جہت ہم بر آمدند کہ تقوی و توکل ندارم و بامضای احکام محکمہ عدالت
 و قضا و انہم لغوامین بصاری پایند و مبتلا ہستم پس دست از مذہب تشیع چگونہ
 توان برد است و علم مذہب سنت چرا باید بر افراشت و بعد از اندک
 استفادہ در کتب کلامیہ امامیہ چنان معلوم توانی کرد کہ قاضی کنتوری براہ تقلید
 مجتہدین خویش میرود و بر نگیکہ آنہا برو بختند رنگین میشود چہ انہا در نسبت این
 قسم تہمتہا یعنی تحریف و تبدیل عموماً لعلا در لغ ندارند خصوصاً درین مقام چنین خیال
 بستہ اند کہ مولانا فی الملتہ والدیہ مشہور بخواجہ نصر اللہ کابلی لعنہ اللہ لعنہ و اسکنہ
 فی فراویس جنانہ در نقل حدیث از در ثمانیہی مصدر خیانت گشتہ و سؤل حضرت
 امیر و جواب حضرت بشیر و نذیر صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم را ساقط کردہ و براہل
 دانش مستوریت کہ اگر بدیلے ثابت میکردند کہ ذکر محذوہ و حکم جنابانی عرض مولانا ی

موصوف است تا سخن بپوشد و در بیان امکانی می داست چه جا به پھر و
 آنکه بر اثبات منافات مذکور قادر بنا شدند و بنیانتش منادی گردانند و بجای
 خود نیارند که احتمال دارد که در نسخه صاحب صواقع همین عبارت واقع باشد
 و موید این احتمال است که بعد از تتبع روایات امامیه بوضوح می انجامد که چنانچه
 بعضی از روایات سوال و جواب را علی مارواه القمی بعد از معاودت حضرت
 امیر نقل میکنند که عرفت بعضی دیگر اصلاً ذکرش نمی نمایند و از آفتاب روشن
 تر است که مضغفات علمائے شیعه در آن وقت نسبت باین زمان کمیاب
 و قلیل الوجود بود و هر قدر که علماء را بهم رسید غنیمت وقت برای تبکیت مجادلین
 و مکابیرین دانستند و درین ضرورت بکار بردن منع ذالک رجوع
 بنسخ دیگر وقتی بالضرورت می توان کرد که ترو و عبارت کتاب پدید آید مثلاً
 مبتدائی خبر یا شرطی خبر باشد و بالعکس و عبارتیکه باب النزاع است نسبت
 باین مورد آورد و از مو لغات مجتهدین بپیدا است که با وصف امور مذکور
 و فیسرمانیکه زیادت بر آن متحمل نباشد کتب ضروری را بجواب هم ندیدند و
 هیچ گاه برای تطلق نسخ دیگر رجوع نکردند و برای تصیح زینهار بماخذ التفاتی نه
 نمودند و مصدر هزاران خرافات و خیانات گردیدند کما اشترنا سابقاً و لاحقاً و بعد
 از آنکه امعان می توان گفت که اگر عبارت در نسخه صاحب صواقع می
 بود باالضرورت باسنته و کرس نمودن چه از منطوق آن بلا تکلف بطور قاعده
 کلیه معلوم می شود که هر گاه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم کسی را نامزد
 فرمایند که ای فلان چنین بکن باید پس تامل و تمسب نمودن و عجب نباید کرد
 پس بمعرض ثبوت رسید که مشوره صلاح خود را و علی و ادن موجب رود و حیثیت
 این عبارت بر آئے دفع طعن قرطاس نعمت غیر شرف و سراسر بر آئے فاروق

که عموم صیغه جمع در ماورین داخل شده و با مخصوص نامزد نگشته مفید است
 و از اینجا طعن دیگر بر شیخین بسبب عدم قتل شخصی بیکه نماز مشغول بود از هم پاشیده
 بنا بر مقتضای اصول شان و لفظ الحی البالغہ این قسم عبارت را صاحب صواق
 چگونه از دست میگذراست اما تصرفه میانہ امر قرطاس و قتل قبیل که اول حتمی
 بودند ثانی پس از عجبائب و سپور که مجتهدین در کتاب مذکور یعنی طعن الریح بعد
 از تهمت مسطور از کتاب آن کردند چه این قدر بر وایت فریقین قطع و بیخیز است
 که نوشتن کتاب مذکور حضرت رسول مقبول را اتفاق ز افتاده و حال آنکه بر وایت
 مشهوره مستفیضه فریقین مهلت چند روز یافته بودند پس امر حتمی نباشد والا
 چگونه تصدیق بلکه تصور سافج کرده شود که رسول خدا ما مور باشند به نویسیانین
 کتابیکه مدار وجدان هدایت و فقدان صلاحت باشد و بجهت قیل و قال صحابه
 که وجوش و مطولات مبسوط و درینجا هم از روایت شیعه معلوم گشت از ان روز
 که زندگی این جمول خواهد بود بر تقیه و در حالت احتضار و اشتداد امراض و تقاضا
 بیچاکس از مجتهدانی و زمانی هم تقیه را بر آنجناب تجویز نمی کند کیف که مجتهدان
 در کتب مطبوع غیر مطبوع مطلقاً حکم بعدم جواز تقیه در باره حدیث حضرت خیر البریه
 کرده غایب بانی الیاب آنکه احتمال تقیه اگر چه حدیث حضرت بشیر تفسیر است قتل از حدیث
 است پس بلا ریب حکم توان کرد که امر با احتضار قرطاس حتمی نیست اکنون از مجتهدین
 باید پرسید که چون قتل قبیل با الضرورت مشروط بشتر معلوم بود پس چگونه از
 حتمی بودنش انکار توان نمود و الحجب که آخر بعد از تیغ کلکل امامیه و خورشید
 ایشان همان موضوع می گراید که کتاب مذکور را که تسلیم هدایت و قانع ضلالت
 بود اصلی نبود بلکه آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم امتحان اصحاب مشهور و
 و هر چند بعضی از امامیه بجهت تفسیر حدیث مذکور بر این آورند و لیکن باقی غیر از

امتحان جبری دیگر نیست کما یخفی علی من راسه تا لیغایتم فی هذا الباب و بعد این
 تصریحات امر قرطاس را احتمی قرار دادند لفظی دیگر است که استنباط پس پدید
 نیست و از اینجا بر تصریح بعضی از محدثین بنده هم توایم گفت که راه اختیار سپردند
 و راسه فاروق را ترجیح دادند و متوجه هم میباشند که لفظ قوموا عنی منافی ترجیح است
 زیرا که آن کتاب فتح السبل که علی جیلانی امامیه نوشته و بدعوی از نادانان صاحب
 قلوب اهل ایمان را سگشته و کلام نقیب ثانی یعنی ابو جعفر اوستاد شیخ ابن
 ابی الحدید پدید آید این را که در رفض مشهور و معروف است ذکر کرده بید است
 که هرگز رسول خدا و کسی از اصحاب فاروق را در بین واقع نگیرد و نشیند
 نفرموده پس اگر منافات را ذکر کنند متناقض لازم می آید و از بدیهیات
 اولیه است که اگر مقصود شریف رود و انکار بر عمر بود و این نوع الفاظ چیرا
 نمی فرموده فلیتم عنی من منع من القرطاس فانه الله الحسام و امثال الناس من اللیام
 پس در ارشاد و قوموا عنی هم خصوصیت شان غیوط نبود و لفظ لا یمنع که امامیه هم
 بدان احترام دارند و ظاهرش آنکه خلاف استخوان بود که بعمل آورند
 حاشا که دلالت بر منافات نیکو رود استثناء باشد چه محتمل است که نظر بلفظ
 مردم در مشوره فاروق باشد فیکون مؤندا لامنا ذی الفیض که با وصف اختیار
 عمل هم بر عدم کتاب رود و حالیا تفرقه دیگر که مراد از خطاب ثانی خلیفه ثانی و اتباع
 او بودند و عاصی دیگر است که از محتملین و عملدین با وصف پایه استمدلال
 تا تمیز علیه غیر فیه و همیر جماد و ارشاد اما و قوموا عنی که فاروق بدست تعیین
 اولنا و کار بودند و مجوزین و ساکتین گنایم کردند لا یرم خطاب قوموا متوجه باین
 باشد و در غیر هم از عجب است زیرا که دشنام را در باره هم در نام چنانچه
 ظاهر است امامیه پس اینهم تمیز آن نمودند و از حق یقین هم ظاهر همیشه مشین

و نگیرد بر آن نه نمودن چنانچه باظهار اکابر طائفه دانشمندی که کما هی عظیم است
 و در کتاب مجید فرموده اند که انکم از امثلهم پس تفرقه لائق سماعت گنا شد که
 هم حاضرین بسبب که و او بدینکه سازند و هر چه که کنونی و مانند او بعد از آنکه حقیقت
 حال دانشمندی از هر طرف مبرهنه و صحیح که شش پارچه کاباکار حضور حضرت
 امیر و پدیدار و لیکن کتب قدماست همیشه بر است بر و در می امامیه خودار
 اوله قطع و مثبت حضور مثل حضرت مرتضوی است کما لا یخفی علی من طالع المنتهی
 فکیف که از عبارت شیعیه مثل بعضی معال جناب سید الشهدا نظامی شود که
 واقع قرطاس در مستحضر بود و بعد از آنکه جناب امیر الجناب را و رسد آوردند
 پس آخرین خطبه وصیت را که بزرگش کوفیه فاقه و اول الالبصا الثمرین شیعیه
 را بعد از تقریرات مطاعن خلفاء الهی عجیب بود و میدهد که خود در آن اعتراضات
 دست و پا کم میکنند در راه فرار را از هر طرف مسدود می یابند و مخفی مانند که جواب
 طعن قرطاس و مانند آن تبصره و تسلیم است و الا بعد از اتفاق اهل حل و عقد
 مذہب تشیع بر یکیدت و نفاق چنانچه نمودن آن عنقریب می آید انشاء الله
 تعالی حاجتی بجواب نمی افتد چه جای آنکه بعضی از قدماست اهل سنت
 در حدیث قرطاس قال وقیل و ارنند و لیس ما مقام التفصیل کما لا یخفی علی الفطن
 البین بسبب و نصح آنکه دعوی اشتراک و رد و حجت او است کما لا
 یخفی و تحقیق امامیه که بر علوم لدنیه حکمی از احکام شرعیه تعلق نمیکرد و احکام شرعیه
 فقط حسب ظاهر اجرامی پذیرد و چنانچه از کتب کلامیه ایشان مثل عماد و بحار
 معلوم می شود متانی امر است که در باره توثیق زراره و سلسله او بروایات
 یسرش و عمل بر آنچه حضرت خضر سجا آوردند تقریر کرده اند و قدم تفصیلی فی حد
 ربه الرساله فانول او فوا بعهد الله تعالی ولا تنقضوا الایمان بعد تو کسد لا

اکالتی نقصت غزلبها من بعد قوۃ انکاشا سی ام آنکہ ذکر ایت مذکور قطع نظر
 از آنکہ دلالت بر کمال تجرّمی طلب در علوم نقل و اورد کما الشریعۃ باعث رسوائے
 قدما سے ایشان است زیرا کہ صاحب کتاب ولایت و ہم شیخ ہمدانی و نیز
 متکلمین دیگر و امام الاممہ روضہ چوزرارہ و شیطان آنچہ در تفصیلاتش بر نام
 نامی آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بستند حرفی از آن این است کہ در
 غدیر فرمود کہ نازل شد بر من کہ بر سان امامت را ورنہ پیغمبر نیستی و خدا
 ترا از شرم و دم محفوظ خواهد داشت و جبریل گفت کہ در ہمین مقام تبلیغ نمایم
 و بھر سفید و سیاہ رسانم کہ علی برادر من و وصی و خلیفہ من است گفتم کہ
 مستغفی می شوم و از تبلیغ رسالت خود را بار میکشم زیرا کہ من خوب میدانم
 قلت متقین و کثرت مومنین را کہ ملامت میکنند بسبب آنکہ ملازم مرخصی
 می باشم و بر متوجہ میگردم تا آنکہ نام من اذن تھا و اندو حق تعالی فرمود -
 الذین لو ذون العنی ویقولون ہوا اذن قل اذن حیر کلم و اگر خواہم نامہا سے
 شان بر شمارم و ذوات انہا این نمایم و لیکن از رودہ در سے دست می کشم
 و تکرّم و عطفوت می نمایم الغرض ہر چند من استعفا از رسالت نمودم
 بدرگاہ ایزدی قبول سفیاد و تاکید بلیغ در رسید پس بد اینکہ علی را خدا امام
 گردانیدہ و اطاعتش را بر شما فرض کردہ بر ہر کسے حکمش نافذ و مخالفش ملعون
 و مصدق او مرحوم الی آخرہ و ازین حدیث وجہ تسمیہ آنحضرت بلقب اذن
 و رسوائے طایفہ مانکہ طاہر شد فلیت کہ خلیفہ ثانی بکفتن چنانکہ کتاب اللہ
 کافر شود و رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم تا آخر عمر و بعد نزول فجا بلغت
 ہم تعلل نمایند از رسالت دست بردارند و در مقابلہ وحی تعریف بلکہ تصریح
 فرمایند کہ خوب میدانم قلت مومنین و کثرت مومنین را کہ طلسم خم غدیر را

خواهند سگست در فقه هزاران بصوص امامت و تفسیر و تفصیح
 شخصین را قبل از واقعه غدیر بسالها که در از مدعی باشند که در نسخه
 سلیم و بصار و کتب شیخ و سید و غیر هم ابواب و فصول در آن منعقد باشد
 فاخر و اما اولی الا بصار عبارت حدیث بهین که مضمونش بهین است

یا حزبی دیگر محطت خطه مانعه ثم قال ان اللہ انزل الی بلخ ما انزل الیک

من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالیه و اللہ یعصمک من الناس و قد

امر فی جبرئیل عن رسوله ان اقوم فی هذا المشهد و اعلم کل ایض و اسودان علی بن

ابی طالب احی و وصی و الامام بعدی فسالت جبرئیل ان لیسعقولی رسی

لعلمی ثقله المتقین و کثرة المودعین لی و اللاتین لکثرة طازمتی لعلی و شده اقبالی

علیه حتی سمونی اذ ناقال لعالی فیهم الدین یوذون التی و یقولون هو اذن قل

اذن خیر لکم و لو شدت ان اسمیهم و اول علیهم لفعلت و لکنه لستم مدکرمت

فلم یرض اللہ الا تبلیغی فیه فاعلموا معاشرة الناس ذلک فان التقدیر نصبه

لکم اما و فرض طاعة علی کل احد ما ض حکم جا بقوله ملعون من خالفه

مرحوم من صدقوا سمعوا و اطیعوا فان اللہ مولکم و علی اما لکم انتهی مختصر الطول و النقص

علی بذافانه فایته مامول السائلین و منتهی مطلب المشتاقین و برین مقام که

رئیس امامیه آیات قرانی و احادیث خاندانی را عیاناً با پس پشت انداخته

و در آیت تطهر حسین گفته که بجهت تعلیل و تعمیم مفسرین اهل بیت بعد از تخصیص

از مرتبه بلاغت ساقط می شود و معاد اللہ باصوات عوام کالالعام ملحق

میگردد و که زنها رسید عاقلی بشکل آن تن نمیدهد چه جای رب العلمین و

دلیلی برین دعوی جز استتباب و ذکر کرده می خواستم که محاورات عرب

عربا و احادیث ایمه هدی و آیات قرانی را پیش از من در امثله آرم

و چنانچه در تفصیل آن از براسے بستن زبان رئیس یا وہ گویان ارادہ میگرد و چند
 جزو دیگر اضافه نمایم ولیکن چون مجرد نقل عبارتش در این مقام و مانند آن براسے
 ذکر خیالات عام و اضطراب کلام اوست نه لفظ تفصیلی پس ازان در کد سم بر
 قطره از دریا اکتفا نمودم که مگر عقل اول رخصه منور اتقانی با غار سوره طلاق و بحیریم ہم
 نمیکند و الفاظ قرآنی در کلمات او مثل خواج فرزند می رود که حق تعالی فرموده
 یا ایھا الہی اذ اطلق النساء حالانکہ مخاطب در تحقیق محاورات عرب بصراحت
 تمام گفتہ و دیگر علماء کبرہین طریق رفتہ اند کہ در ہیج حدیثی نیامده کہ کسی
 از اصحاب گفتہ باشد یا رسول اللہ قلتہ کذا و فعلتہ کذا ایس ضرور است
 بمقتضای الحدیث خلاف الاصل کہ فاعل شود بانکہ اذ اطلقہ با وجود اتصال
 یا ایھا الہی خطاب امت است دلیل بذالافراحتفوه بہ و نیز آیت
 کریمہ یا ایھا الہی لم تحرم لفظ قد فرض اذہ لکم تحکمہ ایما لکم ارشاد شدہ تا بداند
 کہ تخصص درین حکم مبانی حضرت و امتش طوطیست و درایت تطہیر بار او
 حکم و برہمہ کس از حواص و عوام بمطالعہ کتب و صحت علمائے اعلام
 عیان است کہ این آیت در بارہ بحریم باریہ قبضہ رضی اللہ عنہا وارد شدہ
 بحریم او فعل شریف حضرت بودہ پس لکم و ایما لکم بر خیال این متعہ ہر خواست ارادہ
 و خطوات شیطان چہ معنی دارد بنا علیہ ضرور است کہ اختیار نماید ہمین معنی
 را کہ حکم استعاذ بلکہ باستحار آن کردہ بود کہ اسے نیسے چرا چنین میکنی اکنون فرض
 خدا بکشاون ہمین بجا اور اسے سی و اسی علی و اسی سلیمان و اسی ابودر وار
 نسیح کی این اصوات نتواند بر آمد موافق افادہ او جزا خس حیوانات کہ سر عنہ
 مقبولین اینہا بدالت رجال روضہ المتقین باوصف بودن مصداق خانہ جس
 مشرکلاب بود و ایشان نزد عرفاسے امامیہ حقیقہ بشکل خناز بر اند چنانچہ مقتدی

تقی مجلسی و شوشتری و بهائی و غیرهم که ارباب کشف و سهو و خادین اهل
 وحدة الوجود و مانلین بایشان بودند تفصیل آن در فتوحات مکیه بزرگ اولیای
 ربیبین بجا آورده و نیز مزین اعمال بابیه در رساله مخفیة برو عبارت تحفه اشاعریه
 که تعلق دارد بابت کریمه النجیبین من امر الشاه میگوید و کیف یکن که خطاب
 بامراة واحده بضمیر جمع مذکور در محاورات عرب زینهار بنا شده و نیز اطلاق
 اهل بیت بر واحد رو انست و عیا بر این لفاسر یعنی کبر و بیضاوی و مدارک
 و کشاف جمله دلالت صریحه دارد که مراد ملائکه از ضمیر مخاطب و لفظ اهل بیت
 زینهار فقط حضرت ساره نسبتند بلکه تمامه اهل بیت حضرت خلیل و لا
 اقل که حضرت ابراهیم بے شکیه شریک اند چه تولد فرزند تعلق بوالدین دارد
 و حضرت ساره خود فرمود بودند الدوانا عجور و ند ابعلی شجا پس در جواب
 ملائکه حضرت خلیل الله شریک اند نه که جناب مدوح رامسته کرده فقط بحضرت
 ساره گفته باشند آنچه گفته باشند و بذاتی الظهور بمنابته لایک فیہ من
 له ادنی مسکه الا الفاضل العزیز و موبد این معنی است که ملائکه خطابیکه مخصوص
 بحضرت ساره بود بصیغه واحد مونث ابراد فرمودند و عدم تخصیص رحمت
 فقط بذات حضرت ساره موبد اخیر است و همچنین تفسیر رحمت و برکات به
 نبوت و اسباب کما بظہر باونی تامل و مہرگاہ اشتراک حضرت خلیل الله
 و نقیبان جناب شان در مخاطبه ملائکه ثابت شد شرکت بحضرت ساره در خطاب
 بضمیر مذکر تغلیبا بود است نه بر حسب ادعای شاه صاحب حسب محاوره عرب
 فسقط الاستدلال والاستناد انتہی بلقطہ ہر چند بندہ را درین مہفواست
 گفتگوے بسیار است چنانچہ نمونہ اس بحول الله و فونہ می آمد و بعضی از ضمایم
 عجیہ در مطاوی آن قلوب ناظرین می رباید و لیکن مقصودم در معام انست کہ

این جو میرا اول در مره متشبعین با وصف حکم بحال نکو بیدگی تعمیم بعد از
 تخصص در خطا بات چنانچه در آغاز دانسته همان طریق مستبعد میبوده
 زیرا که بر طور او معنی چنین شد که اے ساره تو تعجب میکنی از قدرت الهی
 رحمت خدا باد و برکات او بر سما اے ابراهیم و اے فلان و فلان و
 این کلام از عاقلی صادر نمواند شد نزد این مقتدا اے نصیری و پیشوا اے
 نصیری الا از ملائکه مقربین یعنی میکائیل و اسرافیل و کرورین و روح الامین آید
 تلامذه امیر المومنین بلکه حضرت رسالعلین که بلاغتش اختلافی است
 بخلاف بلاغت جناب مرثوی کما ذکره فی الطرافت ابن طاوس
 الامامین و اول دلیل برین مدعا احادیث حضرات ائمه است که تخطیه
 محاورات و آیات قرآنی در هزاران مقام آن موجود است نمونه آن
 در احتجاج طریقه توانی یافت و هرگاه امری را ضمیمه آن کردی که در
 پرسی پیکر زانه خنیاگر شب و روز در کتب غیر مطبوعه همی سراپد این اختلافی
 و افاوات ائمه هرگز نبود این مطلوب با جماع ائمه حاصل است که کوشش
 از تب نیست که کتب از حضرات اهل بیت طرود و اندوخته بجز نهمه
 و بد چنانچه نزد غنیین شیعه است و بشهد قالی اسرا بدارند و نسخ
 قرار و بد با جمله سخن و راستعا و مزین بترجم و تقاسیم ثابت تصدیق بود
 پس از افاوات حضرت امام کاظم معاذ الله که در تقاسیم فیه که سخن بیان اسرار
 زها موجود بنقل طالعین در صافی حرفی باید شنید و مانند مزین جدی الا ایمان
 چون بید بر خود باید لرزید که لفظ نظام را که خطا بصدیق مکره و حقه معظمه
 بصیغه قشیه وارد است در موردی که سخن در آن بفرموده حضرت
 امام کاظم بیه نیت تلاوت میفرمود باین معنی که اگر رجوع بکنی امی عاشره